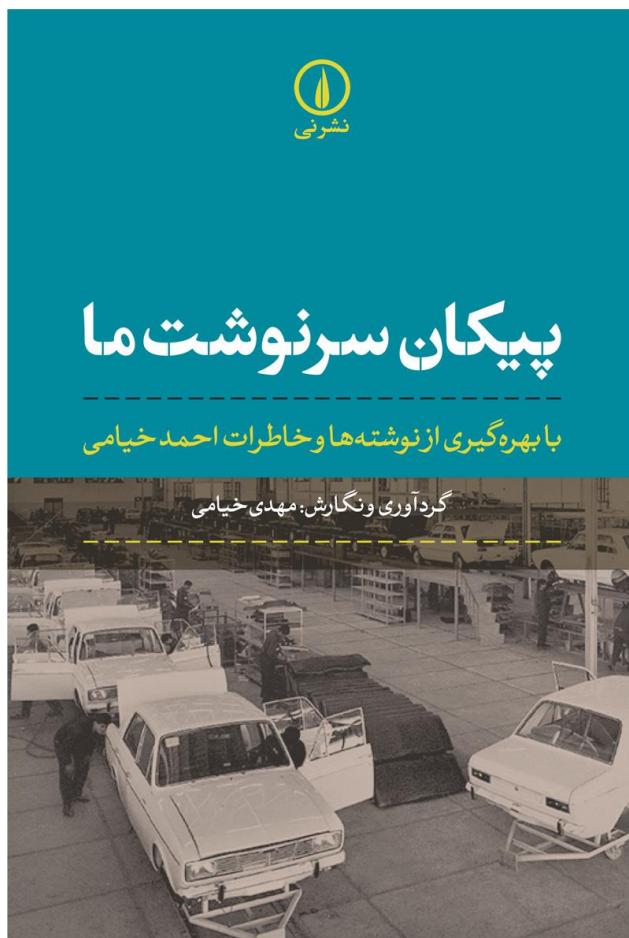


## پرتاب ناجوانمردانه پیکانی

(نگاهی به کتاب: پیکان سرنوشت ما)

که من دست را خیره بر جان زخم  
برین خسته دل تیز پیکان زخم  
فردوسی



## مقدمه:

خوشبختانه در دو دهه اخیر، جریان نشر خاطره نگاری و خاطره گوئی از رونق چشم گیری برخوردار شده است. هر از چندگاه ویتترین کتابفروشی ها، مزین به کتاب خاطرات یا مصاحبه یا دنوشته سیاستمداری یا کارآفرینی، مدیری یا فرماندهی می گردد. بسیاری از این کتابها بنا بر ماهیتی که دارند خالی از سوگیری، بداخلاقی و بی ساختاری و کژنمایی ... نیستند. این کتابها هرچه که هستند غنیمت‌اند و گوشه‌ای از تاریخ پیچیده ما را باز می نمایند و بر تاریخخانه آن نوری میافکنند. البته این جریان خاطره نگاری و خاطره گوئی تا تبدیل شدن به تاریخ شفاهی راستین راه درازی در پیش دارد.

## تاریخ شفاهی چیست؟

بررسی متون تاریخی نشان می‌دهد در هر دورانی کسانی هستند که وظیفه رسمی‌شان تاریخ‌نگاری است و نام "مورخ" دارند مانند: هرودوت یا فریدون آدمیت. در نیمه قرن نوزدهم آشکار شد همه آن چیزی که در تاریخ اتفاق افتاده را تنها مورخ نمی‌تواند ثبت و ضبط کند در جاهای دیگری هم باید اتفاقها توجه کرد لذا باید به سندها توجه شود. در نگرش روایت‌شناسانه به تاریخ<sup>۱</sup> میان سنت شفاهی و تاریخ پیوند با گذشته زنده و تحلیل شده است. این‌جا نقطه<sup>۱</sup> اتصال ادبیات با تاریخ است.<sup>۲</sup> در دهه ۱۹۵۰ میلادی موضوعی بنام "تاریخ شفاهی" پدیدار می‌شود.

خیلی‌ها تصور می‌کنند که تاریخ شفاهی یعنی فقط مصاحبه و خاطرات گوئی. و اگر کسی در مورد یک رخداد صحبت کند، کار تاریخ شفاهی انجام داده است. در حالی که "خاطرات" کم ارزش‌ترین منبع تاریخی هستند زیرا معمولاً کسی که خاطره نقل می‌کند خودش را محور حوادث کرده و همه چیز را دور خودش می‌چرخاند. "قهرمان" اول داستان، خودش است و بقیه بازیگران نقش دوم هستند و یک سری ضد قهرمان. در متن تاریخی با واقعیت سر و کار نداریم،

با تعبیر تاریخی سروکار داریم و تاریخ شفاهی می‌تواند زمینه درستی آزمایی ادعاهای تاریخی در متن باشد. تاریخ شفاهی، همیشه بیان خاطرات نیست. موقعی هر "خاطره" تبدیل به "تاریخ" می‌شود که توسط فرد آگاهی مستند شود. باید از یک مصاحبه، "متن تاریخی" خلق شود لذا به جای این که فرد از ابتدا تا انتهای زندگی‌اش پراکنده‌گویی کند، باید چیزهایی را بگوید که ارزش تاریخی پیدا کنند. در مصاحبه برای تاریخ شفاهی باید به دنبال میزان نقشی و آگاهی ناگفته و نانوشته‌ای بود که فرد مصاحبه شونده در حوزه بحث داشته و از آن آگاهی دارد و گفتگو را با پراکنده‌گویی مصاحبه شونده و پراکنده‌پرسی مصاحبه‌گر بی ارزش نکرد. برای نمونه اگر از کسی بپرسید که فلان سال در بهمان دانشگاه چه اتفاقی افتاد؟ و او آن روز در آنجا بوده و بر این اتفاق آگاه باشد ارزشمند است اما اگر از او درباره تاریخ آموزش عالی بپرسید که در منابع دیگر هم هست و او بازگو کند ارزشی ندارد پس اگر از این شاخه به آن شاخه همه چیز را بگوییم و راجع به هر حوزه‌ای گفت‌وگو کنیم، اطلاعات خاصی به دست نمی‌آید اما اگر به تناسب آگاهی آن فرد مصاحبه شونده فقط در مورد یک رخداد پرسیده شود گفتگو ارزش تاریخی پیدا می‌کند. برای این کار در تاریخ شفاهی ابتدا پرسشگر در باره رخداد موردنظر، تحقیق ویژه‌ای انجام داده و پرسش‌هایش را دقیق کرده و با یک مساله یا مسایل خاص به سراغ مصاحبه شونده می‌رود. گاهی ممکن است برای پاسخ به آن مساله از چند نفر دیگر نیز سؤال بپرسد. کوتاه سخن آن که:

کار تاریخ شفاهی گردآوری داده‌ها نیست، بلکه یک تحقیق است که کاملاً علمی و دقیق باید با آن برخورد کرد. ما وقتی "گفتار" را به "متن" تبدیل می‌کنیم، آن را ماندگار کرده‌ایم و وقتی محکوم به بقا شد، اگر یک نسل از آن بگذرد، تصور می‌کنند که درست است، پس فقط مصاحبه کردن، تاریخ شفاهی نیست. مصاحبه یک تکنیک و ابزار کار است. تاریخ شفاهی تبدیل "خاطره فرد" به "متن مورخانه" است.<sup>۳</sup> فرق تاریخ شفاهی با مصاحبه و خاطره‌نویسی بسیار است و در واقع مصاحبه‌ها و خاطره‌های نگاشته ... ابزاری برای تاریخ شفاهی اند که در آن یک موضوع از زاویه نگاه و تجربه‌های افراد گوناگون دیده و سنجیده و ارزیابی و راستی آزمایی می‌شوند.<sup>۴</sup>

### ناگاهی تاریخی از شرکتهای خانوادگی

از مشهورات است آنان که سرگذشت خود را به یاد نسپارند محکوم به تکرار آن هستند. بسیاری از ایرانیان آگاهی درست و مستندی از تاریخ خود ندارند و بیشتر اسیر اسطوره‌ها و روایت‌های بزرگنمایانه و کوچکنمایانه از حوادث تاریخی هستند. یکی از نقطه‌های تاریک تاریخ معاصر ما شرکتهای خانوادگی و فراز و فرودها و موفقیت و شکستهای آنهاست.

یکی از بحرانهایی که در خاطرات کارآفرینان به فراوانی قابل مشاهده است، بحران رفتاری در هنگام بهره برداری در نسل اول یا تقسیم قدرت و ثروت در نسل‌های دوم و سوم است. این موضوع ریشه‌های فرهنگی و ساختاری دارد، به گونه‌ای که ضرب‌المثل پرکاربرد در زبان فارسی ورد زبان است که: اگر شریک خوب بود، خدا شریک داشت...

این پدیده در فرهنگ‌هایی چون فرهنگ ایرانی که صراحت در بیان و تاکید بر حقوق فردی یک ضد ارزش جلوه میکند و انسان وارسته کسی است که از منافع خود دم نزند فراوانی بیشتری دارد.

## اصالت کتاب؟

کتاب "پیکان سرنوشت ما" توسط مهدی خیامی - براساس یادداشتهای احمد خیامی از بنیانگذاران ایران ناسیونال(ایران خودرو)- گردآوری و نگارش شده است، این کتاب به دلایل گوناگون از جذابیت برخوردار است. از جمله پیوند عاطفی خواننده با پشت پرده تاریخی خودرویی که بسیاری از ایرانیان قرار بود یکی از آن را داشته باشند، و بسیاری آرزوی یکی از آن را به گور بردند. خودرویی که نسل پیشین، نخست وزیر کشور را پیپ بر لب پشت فرمان آن می دید. این نکته که احمد خیامی یادداشتهایی نوشته است و مهدی خیامی از آن مواد خام بهره گرفته و این کتاب را فراهم آورده است این سوال را پیش می آورد که کتاب منتشر شده تا چه حد مورد تایید احمد خیامی است؟ اصل خاطرات که توسط احمد خیامی نوشته شده کدام قسمت است و افزوده ها و روایت مهدی خیامی شامل کدام قسمتها میشود؟ این عدم تفکیک، اصالت تاریخی این کتاب را مخدوش کرده است. بهتر بود برای ایجاد اصالت تاریخی، آقای مهدی خیامی متنی را روایت میکردند و مورد به مورد به یادداشتهای احمد خیامی استشهاد و استناد می کردند. این انتظار به دلیل آن است که ایشان روی جلد کتاب، واژه "نگارش" را به کار گرفته اند.

درباره نکته‌های آمده در کتاب سخن‌های بسیار هست که آگاهان می توانند از منظرهای تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ... به آن بپردازند. مهمترین نکته مغفول در این کتاب، سکوت نویسنده در باره سهیم بودن شاه در ایران ناسیونال است که تاکنون کسی شاهدی بر آن ارائه نکرده است.

## رویکرد جستارک حاضر

نگارنده متن حاضر برپایه آنچه در کتاب آمده(نه شنیده‌های شخصی) فقط به دو نکته کلی نقد رفتاری از منظر اخلاقی در کتاب اشاره می کند که میتواند بسیار جای تامل باشد:

## نکته الف: داستان جدایی دو همزاد

روایت مهدی (!؟) یا روایت احمد خیامی (!؟) در ماجرای جدایی از برادرش محمود خیامی در کتاب به گونه‌ای آمده است که گویی محمود کودتایی را در غیاب احمد برادر بزرگتر ساماندهی میکند تا دست او را از شرکت کوتاه کند. با توجه به آن چه در کتاب آمده است میتوان از نظر رفتاری دلایل کار محمود را به شرح زیر دانست:

ابتدا محمود که به روایت احمد زمانی در مشهد میخواست پیشرگ برادر بزرگتر شود و خود را در چاه بیندازد و احمد هم حاضر بوده تمام دارایی و هستی اش را بلاگردانش کند، (ص ۱۷۵) یکباره بر اثر حضور پسر احمد یعنی سعید، محمود از مردن احمد حرف می زند و می پرسد: «اگر یک روز تو (یعنی احمد) بمیری تکلیف من بچه هایم با پسرهای تو چه می شود؟»

این پرسش به ظاهر منطقی و عقلانی که در چارچوب روابط این دو برادر در آن روزگاران در روان احمد چالشی بر می انگیزد و اولین ترک را در بلور احساس وحدت این دو برادر ایجاد میکند...

آنچه مهم است باید در کتاب حداقل دلایل مطرح کردن این سخن از سوی محمود نیز میآید و یا تحریکات فرزند احمد (نگارنده) نیز در میان آورده میشد تا خواننده بتواند داوری کند که این محمود (که در غیاب از سوی احمد به ناجوانمردی متهم شده) نیز دلایلش برای طرح پرسشی که از برادر بزرگتر خود میکند چه دلایلی دارد. آیا او شواهدی داشته که این حرف را زده؟ احمد با آوردن جمله‌ای که به محمود گفتم: «میخواهی وصیت کنم پس از من دار و ندارم متعلق به تو باشد؟» از سوئی واکنش عصبی او را نشان میدهد و از سوئی دیگر میخواهد وارستگی عرفانی را که در صفحات ابتدایی کتاب به آن اشاره کرده به خواننده اثبات کند، هرچند از سوئی دیگر احمد منصفانه خود را نقد میکند و میپرسد اگر محمود میگفت: "آره به نامم کن، تکلیف چی میشد؟ زیرا این محمود دیگر محمود گذشته نبود!"

در چنین موارد تعیین کننده‌ای مهدی خیامی باید برای ما روشن میساخت که برآستی چنین جمله‌ای در یادداشتهای احمد آمده است یا نه؟ یا نه این اوست که رمان مینویسد؟! جالبتر آن که احمد میگوید: "من ترسیدم که اگر پیکان را از محمود بگیرم ممکن است دق کند." (ص ۱۷۷)

## ۱-۲) بدگویی و تفرقه افکنی اطرافیان محمود

احمد خیامی، رفتارهای بد محمود را زیر سر اطرافیان او می دانست و تصور میکرد که او را پر میکنند، اما نکته مبهم اینجاست که احمد نمیگوید این اطرافیان محمود در باره او چه میگفتند و چرا این حرفها بر محمود اثر میگذاشت؟ هرچند به طور ضمنی احمد به عیب های خود بدون ذکر نمونه اشاره‌ای کلی میکند. ( ص ۱۷۷) در این کار به نظر او نوعی فرار به جلو نزد کسانی میکند که از ماجراهایی باخبرند و او میخواهد در چارچوب لوطی گری ایرانی تواضع کند.

احمد به بدقولیهای محمود اشاره میکند و میگوید که او فکر میکند من دزدم. (ص ۱۷۹) میگوید در خارج محمود به من قولهایی داد اما در ایران زیرش زد و گفت: "داداش خامت کردم." احمد محمود را متهم می کند که در اواخر کار محمود طبق دستور " ماکیاولی " عمل می کرده است. ( ص ۱۸۱) آیا این جملات از احمد خیامی است یا مهدی خیامی؟

### نکته ب) مطرح کننده ایده ساخت سواری

آقای دکتر رضا نیازمند در صفحات ۱۴۳-۱۳۹ کتاب "تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران" صدور مجوز ساخت اتومبیل سواری به خیامی را به گونه‌ای شرح می دهد که گویی استراتژی و هدایت اصلی خیام را در فرآیند ساخت اتومبیل سواری به عهده داشته است و طی مراحل به او گفته که ابتدا به آلمان، سپس به ایتالیا برود و قراردادهایی را امضا کند تا بتواند به انگلستان برود و در مذاکره با شرکت "روتس" امتیاز بگیرد. این در حالی است که احمد خیامی در این باره می نویسد: « روزی دنیس رایت، سفیر بریتانیا تلفن کرد و خواست از ایران ناسیونال بازدید کند... موقع خداحافظی گفت: شما با کارخانه‌های اتومبیل سازی انگلستان تماس بگیرید، فکر می کنم به نفع شما باشد...» (ص ۱۱۴)

معلوم نیست چرا خیامی، هرگز در کتاب خویش نامی از دکتر نیازمند با توجه به جایگاه و نقش او در کنار دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد نمیبرد، اما نیازمند در ص ۱۴۳ کتاب خویش مینویسد: « خیامی ها برای وزارت اقتصاد و برای همه ایرانیان افتخار آوردند.»

جالبتر این که دکتر نیازمند به دیدارش بعد از انقلاب با خیامی در لندن اشاره میکند که خیامی به او گفته است با فروش قطعات یدکی که ۱۵ درصد حق الزحمه اش بوده، توانسته است زندگی مرفهی را ترتیب دهد. (ص ۱۴۲) البته نیازمند اشاره نمیکند که این کدام خیامی بوده اما باید احمد خیامی نویسنده کتاب باشد که بعد از جدایی از برادر بخش قطعات یدکی ایران ناسیونال را مالک می شود. (ص ۱۸۰)

این دو اظهار نظر در کنار هم حکایت از یک ناسازگاری در روایت یک ماجرای مهم تاریخی میکند.

### نتیجه گیری

خیامی مینویسد: « این حرفها را تاکنون به احدی نگفته‌ام و امیدوارم این یادداشتها در زمان حیاتم منتشر نشوند، زیرا یکی از اصول پیروی از عرفان، فراموش کردن تمامی خوبی

هایی است که به دیگران کرده‌ای و نیز فراموش کردن تمام بدهی‌های دیگران در حق توست.» (ص ۱۸۱) اما برآستی چرا خیامی علی‌رغم نوشته بالا شرح مفصلی از کارهای نیک خود میدهد هرچند متواضعانه اعتراف میکند: «حالا دیگر احوال عرفانی ندارم، ولی سعی کرده ام این خصایص را به کار ببرم.» (همان)

کوتاه سخن آن که ارزش و اهمیت کارآفرینانی مانند خیامی ها در کشوری مثل ما چندان روشن نیست و این افراد علی‌رغم تمامی کاستیها و نقصها و زیرکیها و خودخواهیها را باید سفره‌سازانی دانست که هزاران نفر بر سر آن نشسته و روزی خورده‌اند. به سخن دیگر اینان تجلی اسم *رزاق* خداوند به قدر وسع و ظرفیت خویش هستند. هرچند ممکن است کار آنها جاه‌طلبی و توسعه‌خواهی آنها حرص معنا شود حتی اگر این ردیلت نیز باشد منشاء فضیلت خیر اجتماعی برای اکثریت خلق است. متاسفانه نگاه مارکسیستی - که نزدیک به یک قرن حاکم بر فضای روشنفکری ماست - مانع بزرگی بر سر راه فرهنگ‌سازی و مقرارت‌سازی و تصمیم‌گیری برای تشویق و توسعه فرآیند کارآفرینی شده است که به ناچار آلوده انواع فسادهای ساختاری و رفتاری در سهم خواهی اصحاب قدرت نیز هست. این واقعیت تا آنجا جدی است که مکتبی به نام مکتب "کارآمدی فساد" وجود دارد. طرفداران مکتب کارآمدی فساد اداری، مانند لف، بایلی، هانتینگتون، و لوئی، با تأکید بر ناکارآمدی قوانین و نهادها در کشورهای در حال توسعه، فساد اداری را روشی برای غلبه بر ناکارآمدی قوانین و مقررات میدانند و معتقدند که فساد نقش روغن را برای چرخ‌های خشک این نظام‌های اداری و اقتصادی ایفا می‌کند و رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌کند. طرفداران مکتب کارآمدی فساد، فساد را یک هزینه کسب‌وکار می‌دانند که در کشورهای در حال توسعه منفعت آن بیشتر از هزینه‌اش است.<sup>۵</sup>

به نظر میرسد ایرانیان از نگاه اخلاق نتیجه‌گرایانه، چاره‌ای جز عبور از این سنگلاخ خونین ضد توسعه ندارند، تنگنای اجبارسهمیم کردن صاحبان قدرت در فرآیند ثروت‌آفرینی کارآفرینان، معضلی اساسی است که ایرانیان برای آن ضرب‌المثلی با این مضمون ساخته اند که: «گره از کار گشوده نمی شود مگر این که سر کیسه شل شود.»

---

۱) تاریخ در معنای متن در نوشته‌های گذشته و کهن با سنت‌های شفاهی آغاز می‌شود تا آنجا که میان *history* و *story* نوعی همپوشانی و اشتراک روایی وجود دارد. تاریخ، مفهومی انتزاعی است که حداقل دو معنا از آن فهم می‌گردد: گاه تاریخ ناظر به وقایع گذشته و گاه معطوف به مطالعه و بررسی وقایع است؛ بنابراین، هم به علم تاریخ و هم به موضوع آن، تاریخ گفته می‌شود. برای تفکیک این دو معنا از هم، "تاریخ" را در معنای اول تاریخ (اول) و "علم تاریخ" را تاریخ (دوم) می‌نامند. منظور معنای اول تاریخ، مجموعه حوادث فرهنگی، طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و رویدادهایی است که در گذشته و در زمان و مکان زندگی انسان‌ها و در رابطه با آنها رخ داده است. این رویدادها شامل اموری می‌شود از قبیل کردارها و دستاوردهای مادی و معنوی بشر و هرآنچه که گفته، اندیشیده و عمل کرده است. معنای دوم تاریخ معرفتی ناظر به وقایع جزئی و درک پدیده‌های ذکر شده است که در ذهن تاریخ نگار شکل می‌گیرد و از نوع معرفت درجه یک است. به عبارت دیگر، رویداد (تاریخ)، موقعیتی هستی‌شناختی دارد و تأویل و فهم از رویداد (علم تاریخ) دارای

موقعیتی شناخت شناختی است. ویلیام هنری والش تاریخ (دوم) را بازگو کردن کلیه اعمال گذشته انسان می‌داند، به گونه‌ای که نه تنها در جریان وقایع قرار می‌گیریم، بلکه علت وقوع آن حوادث را نیز بازمی‌شناسیم. به سخن دیگر، هدف تاریخ علاوه بر این که معرفت به افراد انسان است، آگاهی به روابط اجتماعی او در گذشت روزگار نیز هست.

۲ علیرضا کمری چند نکته درباره سنت شفاهی و رابطه آن با تاریخ <http://www.oral-history.ir>

۳ گفته‌های سعید فخرزاده در دومین جلسه نشست «تاریخ زنده: چهل سال تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس» شانزدهم بهمن سال ۱۳۹۷. (به نقل از سایت تاریخ شفاهی ایران،)

۴ خیلی‌ها تصور می‌کنند که تاریخ شفاهی یعنی مصاحبه و خاطرات گویی و اگر کسی در مورد یک رخداد صحبت کند، کار تاریخ شفاهی انجام داده است. در حالی که "خاطرات" کم ارزش‌ترین منبع تاریخی هستند زیرا معمولاً کسی که خاطره نقل می‌کند خودش را محور حوادث کرده و همه چیز را دور خودش می‌چرخاند. "قهرمان" اول داستان، خودش است و بقیه بازیگران دست دوم هستند و یک سری ضد قهرمان. در متن تاریخی با واقعیت سر و کار نداریم، با تعبیر تاریخی سر و کار داریم و تاریخ شفاهی می‌تواند زمینه درستی آزمایی ادعاهای تاریخی در متن باشد. تاریخ شفاهی همیشه بیان خاطرات نیست. موقعی هر "خاطره" تبدیل به "تاریخ" می‌شود که توسط فرد آگاهی مستند شود. باید از یک مصاحبه، "متن تاریخی" خلق شود لذا به جای این که فرد از ابتدا تا انتهای زندگی‌اش پراکنده گویی کند، باید چیزهایی را بگوید که ارزش تاریخی پیدا کنند. در مصاحبه برای تاریخ شفاهی باید به دنبال میزان نقشی و آگاهی ناگفته و نانوشته‌ای بود که فرد مصاحبه شونده در حوزه بحث داشته و از آن آگاهی دارد و گفتگو را با پراکنده گویی مصاحبه شونده و پراکنده پرسشی مصاحبه‌گر بی ارزش نکرد. برای نمونه اگر از کسی بپرسید که فلان سال در بهمان دانشگاه چه اتفاقی افتاد؟ و او آن روز در آنجا بوده و بر این اتفاق آگاه باشد ارزشمند است اما اگر از او درباره تاریخ آموزش عالی بپرسید که در منابع دیگر هم هست و او بازگو کند ارزشی ندارد پس اگر از این شاخه به آن شاخه همه چیز را بگوییم و راجع به هر حوزه‌ای گفتگو کنیم، اطلاعات خاصی بیرون نمی‌آید اما اگر به تناسب آگاهی آن فرد مصاحبه شونده فقط در مورد یک رخداد پرسیده شود گفتگو ارزش تاریخی پیدا می‌کند. برای این کار در تاریخ شفاهی ابتدا پرسشگر در باره رخداد مورد نظر، تحقیق ویژه‌ای انجام داده و پرسش‌هایش را دقیق کرده و با یک مساله یا مسایل خاص به سراغ مصاحبه شونده می‌رود. گاهی ممکن است برای پاسخ به آن مساله از چند نفر دیگر نیز سؤال بپرسد. کوتاه سخن آن که:

کار تاریخ شفاهی گردآوری داده‌ها نیست، بلکه یک تحقیق است و کاملاً علمی و دقیق باید با آن برخورد کرد ما وقتی "گفتار" را به "متن" تبدیل می‌کنیم، آن را ماندگار کرده‌ایم و وقتی محکوم به بقا شد، اگر یک نسل از آن بگذرد، تصور می‌کنند که درست است، پس فقط مصاحبه کردن، تاریخ شفاهی نیست. مصاحبه فقط تکنیک و ابزار کار است. تاریخ شفاهی تبدیل "خاطره فرد" به "متن مورخانه" است.

۵ علی‌زاده ثانی محسن، و همکاران "تاثیر فساد اداری بر توسعه انسانی جوامع" فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری: سال دوم، شماره‌های ۱ و ۲ بهار و تابستان ۱۳۸۶.